



۲۰۱۸/۱۱/۰۸



حمید انوری

یادداشت هائی که پراگنده نبودند...

یادداشت هائیکه به قلم دخت افغان، روانشاد "مرجان کمال"، در سالهای پسین و به وقفه ها تهیه گردیده و به لسان فرانسوی به رشته تحریر درآمده بودند، به قلم رسای مادر گرامی شان، محترمه "فریده جان کمال" به لسان زیبای دری ترجمه شده و در اختیار هموطنان قرار داده شد که دستان مبارک شان درد نکنند و الحق که زحمات زیادی را اندر این راه متحمل شدند. زحمات خستگی ناپذیری که در خور هزاران ستایش است.

این نبشته های گران ارج که تحت عنوان "یادداشت های پراگنده" تهیه و ترجمه شده و در اختیار هموطنان گذاشته شدند، از نظر این کمترین، نه تنها "پراگنده" نبودند، بلکه بصورت بسیار دقیق و مرتبط به هم در شرایط ناگوار و ناهنجار در داخل کشور به خاک و خون غلتیده ما تهیه گردیده اند.

این یادداشت های با ارزش و موشگافانه در سی و یک (۳۱) قسمت به وقفه ها در اختیار هموطنان گذاشته شدند که از هر سطر و هر صفحه آن عشق به میهن و مردم به خوبی نمایان است.

من کمتر جوانی را و خاصناً کمتر دختر جوان افغان را سراغ دارم که سال های زیبای عمر گرانبهای خود را وقف کشور و مردم خود و وقف مشکلات فراه راه شان نموده باشد. زندگی آرام و بی دغدغه را در قلب پاریس (عروس شهر ها) رها کند و با یک عشق و علاقه بی مثل و مانند در بیغوله ای بنام افغانستان، مشغول به کار و خدمت گردد؛ کار و خدمت مجانی با دنیا ای از عشق انسانی. البته فراوان افغانها را سراغ دارم که بعد از سقوط طالبان و ایجاد وضع درهم و برهم در داخل کشور، مشغولیت اساسی و دنباله دار شان سوداگری و سودجویی و پول خارج کردن از افغانستان و ذخیره کردن در بانک های اروپا و امریکا و دوی و قطر و... بوده و یا هم نظر به ارتباطات آنچنانی شان چند صبحی مقامات سودآور به چنگ آوردند، ذخیره های خالی پولی شان، پندید و پندید و راه خود را گرفتند و رفتند که رفتند.

و اما چون هدف من در این مختصر مقایسه نیک و بد نیست، از آن میگذرم و به اصل موضوع بر میگردم.

این یادداشت های مورد نظر از قسمت اول تا قسمت سی و یکم (۳۱)، همه به گونه ای با هم در ارتباط اند و همه پیام های واضح و روشن در خود دارند که این پیام ها با خون جگر، عرق جبین، ترس و دلهره از دکان داران دین، انفجار و انتحار و اختطاف، ده به ده و قریه به قریه تهیه گردیده اند، کاری که در حقیقت از سپتامبر ۲۰۰۶ آغاز گردیده و صفحه صفحه تا ماه اگست سال ۲۰۱۶ ادامه یافته است.

به فکر این کمترین شاید این یادداشت ها همچنان ادامه می یافت، اگر این دخت سرافراز افغان را مریضی مجال میداد، که نداد و اگر عمر پربار اش بقا میکرد، که نکرد، آدمی چه دست و پا بسته است، ای دریغ!

شاعر چه خوش گفته است:

گلچین روزگار عجب با سلیقه است

می چنید آن گلی که به عالم نمونه است

این یادداشت ها از نظر من نه تنها پیام های روشنی برای سردمداران کشور برباد داده شده ما بعد از سقوط رژیم طالبان در خود دارد، بلکه نقاط ضعف، اشتباهات عمدی یا غیر عمدی و نارسائی ها و کوتاهی ها و چشم پوشی های بی حساب امریکائی ها و متحدین را با دقت خاصی نشانی کرده است. یادداشت های خواهر گرامی ما روانشاد "مرجان کمال" از عنوان "ازدواج"، در قسمت نخست آغاز گردیده است و در قسمت سی و یکم (۳۱) که گویا قسمت یا بخش اخیر آن است، به عنوان "آفرینش شناسی" ختم می شود و تحت این عنوان می خوانیم:

" زمین دمه نمناک و مرطوب را بعد از یک باران تنفس می کند، هوا تازه و از بالای بام ها آب مانند جویچه گگ های خورد جاری بود . دورتر آسمان با رنگ های دلنشین آراسته شده بود که همانا رنگین کمان بود. در وقت طوفان مردم نمی دانستند چه کنند. در جای دیگر، در سرزمین های دور، اشک چشمان را پوشانیده بود.

تاریخ ۳۰،۱۲،۲۰۱۶

این چند سطر که در نیمه دوم سال ۲۰۱۶ نوشته شده برای من یک رساله و پیغامی جهت بیان احساسم در مقابل

کتگوری های مختلف رویداد ها می باشد. و از طرف دیگر آرزو دارم که این افکار کوچک، ریزه، پراکنده و پریشانم را به یک حکایت و قصه در سال آینده به رشته تحریر درآورم. این مسلم است که یک تعداد زیادی چهره ها و اشخاص، اطرافیان ب... را تشکیل میدهند."

از دو پاراگراف بالا که آخرین یادداشت زنده یاد "مرجان کمال" است، چنین بر می آید که این خواهر گرامی ما از یک احساس عمیق انسانی برخوردار بوده است و در عین زمان که اوضاع و احوال مردم افغانستان و نیز تعدادی از افغانهای خارج از کشور او را سخت رنج می داده است، تلاش کرده است تا در جملات آخری آنرا در قالب یک ادبیات زیبا بریزد و باران و طوفان و تنفس زمین از باران و "جویچه گگ های خورد" و اشک چشمان را باهم به مقایسه گیرد. افسوس و صد افسوس که مجال نیافت تا این یادداشت ها را در قالب یک کتاب درآورده و بسا موضوعات دیگر را روی کاغذ بریزد.

این کمترین با عرض سپاس از مادر سرافراز خواهرک نامراد ما، زنده یاد "مرجان کمال" که با تلاش های خستگی ناپذیر و با دنیای از درد و رنج و غم و الم این یادداشت های گرانبه را با خون جگر و اشک چشم به دری ترجمه نموده و در اختیار ما گذاشته اند، فعلاً این مختصر را به پایان می رسانم، اما اگر زنده بودم و فرصت باقی بود، تلاش میکنم در حد توان اندک خود یک جمع بندی و نتیجه گیری مختصر از یادداشت های متذکره به دست آورده و با هموطنان شریک سازم، هرچند کاریست مشکل و خارج از صلاحیت من، اما در هر حال تلاش خواهم کرد.

یار زنده و صحبت باقی...